شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

شنبه ۳۱ ۰۳ ۹۹

۳۶ صفحه ۱۶ صفحه + ۴ صفحه زندگی نو + ۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۱۳۰ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir



حدیث روز

پنهان کننده کار نیک (پاداشش) برابر هفتاد حسنه‌است،وآشکارکننده کار بد سرافکنده است، و پنهان کننده کار بد آمرزیده‌است.

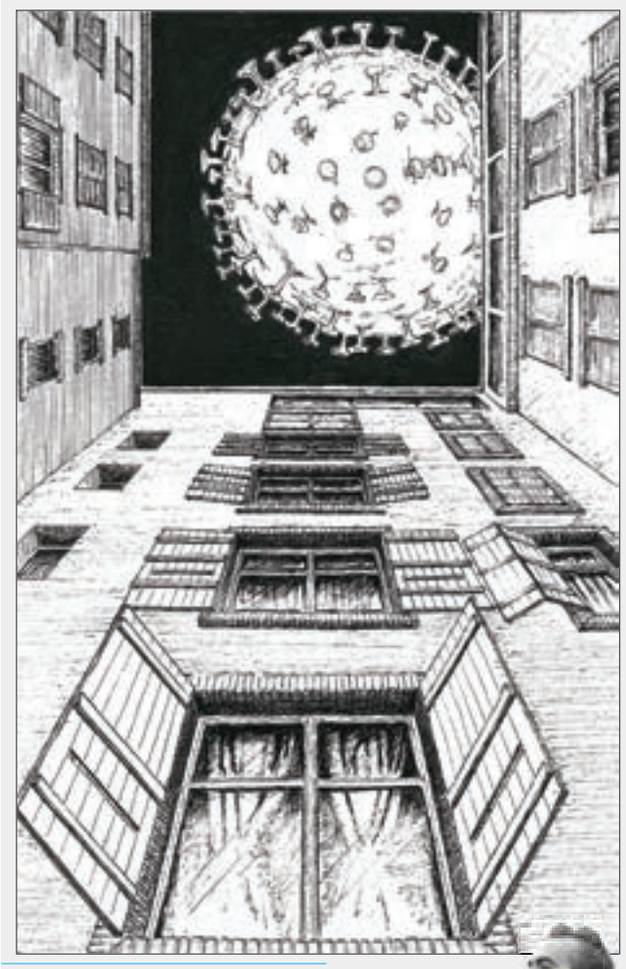
امام رضا(ع)

رطوبت هوا ۱۰٪

۲۱° ↓ ۳۷° ↑

صبح ۲۸° | ظهر ۳۶° | عصر ۳۵° | شب ۳۰°

- اذان ظهر ۱۲:۳۳
- غروب آفتاب ۱۹:۵۱
- اذان مغرب ۲۰:۱۳
- نیمه شب شرعی ۲۳:۳۸
- اذان صبح فردا ۳:۲۵
- طلوع آفتاب فردا ۵:۱۴



نگاه نو

بدون شرح

مجید اسلام پناهی

کاریکاتور

روی دیگر چمران



رضاامراللهی
رئیس اسبق سازمان انرژی اتمی

به مناسبت سالروز شهادت مصطفی چمران چندخطی برای ثبت در تاریخ نوشتم. در تاریخ مهندسی ایران و براساس آنچه از اسناد علمی تاریخ پلاسما و به‌ویژه حافظه مهندسان بزرگ دانشکده فنی دانشگاه تهران که هم‌زمان هم‌کلاسی‌های دکتر چمران و بزرگان دانشکده برق در دوره‌های بعدی بودند به دست می‌آید، ایشان نابغه‌ای بی‌بدیل بوده است. چمران علاوه بر نابغه بودن تکیه‌ای عظیم بر خداشناسی و در یک کلام «خدا» داشت که او را از دیگران متمایز می‌ساخت. شاهدم هر روز که می‌گذرد جوانان دانشجوی کشورمان و به‌ویژه آن‌ها که فنی‌تر هستند، بیشتر علاقه خود را به «مصطفی» ابراز می‌دارند و ارادتی وصف‌ناشدنی به چمران را در شکل‌های مختلف به منصه ظهور می‌رسانند. باورکردنی نیست جوانانی که چمران را ندیده‌اند عاشقانه او را دوست دارند و شاهد این مدعا سالن شهید چمران دانشکده فنی دانشگاه تهران است که هر بار و در مراسمی از «مصطفی چمران» نامی به میان می‌آید سالن نیز به لرزه درمی‌آید و این نیست مگر لطف خدا.

اما ویژگی خاصی که جوانان ما دوست دارند بیشتر و بیشتر درباره آن بشنوند و بخوانند بُعد علمی دکتر مصطفی چمران است.

چمران دانشمند:

در کشور ما دکتر چمران را بیشتر به عنوان یک سردار و یک چریک و یک رزم‌آور می‌شناسند، درحالی‌که در بیرون از این مرزها و از روی نوشته‌های علمی و به‌ویژه رساله دکتری ایشان، چمران را یک دانشمند بی‌رقیب و حتی ۵۰ سال جلوتر از تاریخ می‌شناسند (اشاره به کاربردهای مگنترون و موضوع رساله دکتری ایشان). تز دکتری چمران درباره مگنترون با کاتد سرد است و امروز کم‌کم کاربردهای آن دارد صنعت گوشه و کنار جهان را فتح می‌کند، به‌طوری که سالیانه تولید «مَگنترون» دارد به رقم صد میلیون عدد می‌رسد که در نوع خود در ۵۰ سال گذشته اگر نگوییم بی‌نظیر حتما کم‌نظیر است.

اولین ایرانی عرصه فیوژن:

مصطفی چمران با تحقیقات چندین ساله این جانب، اولین ایرانی است که پا به عرصه «فیوژن و پلاسما-گداخت» گذاشته است و در همین راستا سال‌ها قبل جزوه‌ای کوچک برای دانشجویان دانشگاه‌های مهندسی تهیه شد که تا امروز از سوی دانشگاه‌ها، انجمن مفاخر ایران و... بیش از ۵۰ بار تجدیدچاپ شده است و بجاست که زیور این نوشتار باشد.

در انتها بر خود می‌دانم پیام این مقاله را به صورت زیر خلاصه کنم:

۱- اگرچه مردم و به‌ویژه جوانان کشورمان به سرداران شهید کشورمان ارادتی وصف‌ناشدنی دارند ولی برای «دکتر چمران» جایگاه ویژه‌ای را در دلِ خودباز کرده‌اند که به دلیل جایگاه علمیَ ایشان است.

۲- دکتر چمران نه‌تنها شاگرد برجسته دانشگاه تهران، بلکه شایسته‌ترین دکتر برق ایرانی در «پلاسما و گداخت» در دانشگاه برکلی (آمریکا) بوده‌اند.

۳- چمرانِ دانشمندی بی‌ریا، بی‌آلایش و از همه مهم‌تر وطن‌پرستی مسلمان و خداشناس بوده‌اند (اشاره به پیام حضرت امام(ره) در خصوص شهید چمران).

۴- هنوز دانشمندان زنده دانشگاه برکلی و به‌ویژه جوان‌ترهای آن دانشگاه و به‌خصوص آن‌ها که در مبحث «پلاسما و گداخت» کار می‌کنند، چمران را بعد از ۵۰ سال برجسته‌ترین، دانشمندترین و نابغه می‌دانند و حتی بزرگانی مثل پروفسور هارتمن (خالق عدد هارتمن) که هم‌کلاس و هم‌راستا با مصطفی بوده‌اند به او افتخار می‌کنند. در اثر همین یافته‌هاست که دانشجویان کشورمان انتظار دارند به بُعد علمی ایشان بیشتر پرداخته شود، چراکه نسل امروز ایران به دنبال نیاکان دانشمند خویش است و به بوعلی سینا، مولانا، خوارزمی، خواجه نصیرالدین طوسی، حافظ، ابوریحان، فردوسی، سعدی، زکریا رازی و... و دکتر مصطفی چمران می‌بالد و نام و نشان این بزرگان را در حافظه تاریخی خود نگه‌داشته است و می‌خواهد درباره او بیشتر بداند.

دوگانه واحد، چمران و شریعتی

دیدگاه



عباس محمدیان
رئیس سازمان بسیج رسانه خراسان رضوی

چمران برای ما یک اسوه است. یک الگوی انقلابی، اخلاقی، ایرانی و انسانی. انسانی با ابعاد گوناگون که انسان‌های گوناگون را در خوانش خویش به کانون نگاه توحیدی می‌کشاند و به فهمی تازه از ایمان عملی می‌رساند. اما واپسین روزهای خرداد فقط «مصطفی» را در شمار «واصطنعتک لنفسی» ندارد بلکه اگر به ۲ روز قبل از ۳۱ خرداد برگردیم به یک چهره مصطفی شده دیگر می‌رسیم به نام «علی شریعتی» که چمران، پرشکوه می‌ستودش. مردی که در عشق به عدالت و بیدارگری و فریاد علیه بیداد همزاد چمران بود و می‌توان گفت که هر چه را شریعتی فریاد می‌کرد، چمران می‌زیست، هر چه او می نوشت چمران به رفتار در می‌آورد. ابوذر در جان هر دو به قیام بود و ربذه، چمران را پای در خویش داشت و دمشق شریعتی را در آغوش گرفت. دمشق به برکت حرم حضرت زینب(س) نه به پیشینه سیاه اموی که شریعتی به هر کلمه بر آن باور هجوم می‌برد. او تا بود فریادگر علیه ستم بود و حالا نیز در کلماتش عدالت را جان می‌بخشد. چمران هم ربذه را ابوذروار زیست و نه فقط به فریاد از گلو که این بار فریاد را از دهانه تفنگ هم بر سر متجاوزان می‌بارید. من میان چمران و شریعتی پاره‌هایی از ذات مشترک می‌بینم که هدف مشترک آنان را در مأموریت متفاوت به خدمت گرفت.

به شریعتی برای بت‌شکنی تبری از جنس کلام داد و در دست چمران تفنگ نهاد.

البته هر ۲ را هم قلمی بود که تا قیامت بیداری می افشا ند. مصطفای عارف ما در کلام علی ما رازِ عشق می‌خواند و شجاعت جهاد می‌افزود. این سخن خود اوست در رثای مردی که دوست می‌داشت او در رثایش به سخن بپردازد اما خرداد سهم چمران، ۴ سال بعد از خرداد شریعتی بود، لذاست که شرح علی را در زبان مصطفی می‌خوانیم که

«ای علی! شاید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که به محور جنگ «بنت جبیل» رفته بودم و چند روزی را در سنگرهای متقدّم «تل مسعود» در میان جنگندگان «امل» گذراندم، فقط یک کتاب با خودم بردم و آن «کویر» تو بود؛ کویر که یک عالم معنا و غنا داشت و مرا به آسمان‌ها می‌برد و از لیّت و ابدیّت را متصل می‌کرد؛ کویری که در آن ندای عدم را می‌شنیدم، از فشار وجود می‌آرمیدم، به ملکوت آسمان‌ها پرواز می‌کردم و در دنیای تنهایی به درجه وحدت می‌رسیدم.» چمران شریعتی را می‌ستود و فریاد ابوذر را از کلمات او می‌شنید و خود نیز ابوذری در جان داشت که در هر جای جهان به فریاد و جهاد بود و سرانجام هم به فراز بلند شهادت رسید تا قیامت کلمات را شکوهی ماندگار بخشد. من در شهادت مصطفی، سهمی برای علی قائلم و در کلام علی، سهمی برای مصطفی و باور دارم که دوای درد نسل امروز هم بازگشت به اندیشه و مجاهدت علی و مصطفی است. این بازگشت، نه تنها ما را به عقب برنمی‌گرداند بلکه از دره بی‌خودی و برهوت بی‌خبری به فراز دانایی و کنشگری و جهاد برمی‌کشد و ظرفیت‌هامان را برای تعالی و پیشرفت انسانی، فعال می‌کند. این بازگشت را هم تکلیف ملی و انقلابی می‌دانم که همه ما باید بدان همت ورزیم که امروز را و دردهایش را داروی معجزه‌گر و شفابخش، بازگشتی چنین است. بازگشتی که ما را به سرخط نو می‌رساند تا نوخواهی و نوجویی و نوخوانی را با تلاش برای زیست انقلابی گره بزنیم و راه را به سوی افق‌های روشن هموار کنیم. این هم آرزوی علی شریعتی است، چنان که آرمان مصطفی چمران نیز هم.



ما و مهاجران و دو سر یک نمودار ناهمگون

کوچه‌نوشتی



سلمان نظافت یزدی
روزنامه‌نگار

دیگر به یک دهه نزدیک می‌شویم که صحبت درباره مهاجران و به‌ویژه مهاجران افغانستانی از صفحات حوادث دور و به صفحات جامعه‌شناسی و فرهنگ نزدیک می‌شود. این اولین گام است که بدون شک با تلاش و پیگیری و از خودگذشتگی اهالی فرهنگ و هنر افغانستان و همیاری و همدلی اهالی فرهنگ ایران برداشته شده است.

اما این همه داستان نیست، رابطه جامعه و حاکمیت با مهاجران از ابتدا تا امروز تغییر کرده است و اگرچه بهبود یافته اما همیشه در وضعیتی بوده است که نمی‌توانسته‌ایم آینده روشنی برای آن متصور باشیم، اگرچه که این وضعیت در همه شئون نمود داشته اما در این موضوع بیشتر ظهور و بروز یافته و باعث دلخوری‌های دوطرفه‌ای شده است. چندی پیش بود که کلیات لایحه اصلاح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی تصویب شد. قطعا اگر رسانه‌ها پیگیری کنند، باید با تأمل و نگاه جدی‌تری درباره مهاجران و هم با گوشه چشمی به تجربیات جهانی قوانینی تصویب شود که تکلیف این چند میلیون آدم روشن شود. ۳ میلیون نفر مهاجر در ایران داریم، آخرش چه خواهد شد؟ دولت‌مردان ما می‌خواهند با مهاجران چه‌کار کنند؟ این وضعیت مثل یک استخوان لای زخم تا امروز ادامه پیدا کرده است و ۲ طرف از جار و جنجال‌های این وضعیت آسیب دیده‌اند و قاعدتا مهاجران آسیب بیشتری دیده‌اند. عجیب است که این موضوع از دیروز تا امروز جدی گرفته نشده است. همه‌چیز در هاله‌ای از ابهام تنیده شده است و تا وقتی که این ابهام باقی بماند، باعث سوءتفاهم و دشمنی می‌شود، باعث می‌شود ما اگرچه هم‌زبانیم، بسیار دور بمانیم. جامعه میزبان از میهمان می‌ترسد و جامعه میهمان هم فکر می‌کند که میزبان به او اهمیت نمی‌دهد، تحقیرش می‌کند. خاطرات تلخ در نسل‌های مهاجر سینه‌به‌سینه نقل خواهد شد و بغضی که در فرزندان جامعه میهمان می‌ماند، خطرناک است و روزی جایی سر باز می‌کند و باعث افراط و تفریط می‌شود. شاید بهتر باشد برای روشن‌تر شدن موضوع مصادیقی را طرح کنیم تا از درون این مصادیق به ناهمگون بودن این نمودار بیشتر پی ببریم؛ ما (بخش‌های مختلف حاکمیت) از سویی دبیری جشنواره فجر را به محمدکاظم کاظمی می‌سپاریم و از سویی وقتی او قرار است کارت مهاجرتش را تمدید کند، باید در ردیف عنوان شغلی «چوپانی» را برگزیند، چون بیشتر شغل‌هایی که برای مهاجران در نظر گرفته شده است، از سطح پایینی برخوردار است. ما از سویی شاعران افغانستانی را در فلان جلسه مهم بر صدر می‌نشانیم و قدر می‌نهیم اما از سوی دیگر همان شاعر وقتی به کشورش از مرز زمینی بازمی‌گردد، فلان مأمور گمرک به او توهین می‌کند و هر چه را نهادهای فرهنگی و رسانه‌ها رشته‌اند، آن مأمور پشت میزنشین یک تنه پنبه می‌کند. ما از سویی فلان نخبه فرهنگی افغانستان را به برنامه پرمخاطب تلویزیون دعوت می‌کنیم، اما فردایش فیلمی از برخورد با مهاجران منتشر می‌شود که آبرویی برایمان نمی‌گذارد.

عمق فاجعه رفتاری ما با مهاجران جایی بهتر معلوم می‌شود که شما تجربه سفر به افغانستان داشته باشید. در بیشتر شهرهای افغانستان، به‌ویژه میان اقوام هزاره، شما از راننده تاکسی تا مأمور انتظامی کسانی را خواهید یافت که روزگاری در ایران بوده‌اند. کافی است آن‌ها بفهمند شما ایرانی هستید، با ذوق برایتان از شهرهای ایران خواهند گفت و با شوق از محبت مردم، اما بدون شک به شما خواهند گفت: «دولت شما بسیار بر ما جور کرده است.» و بعد به قول آن وزیر محترم ما از پاسخ باز می‌مانیم. و مجبوریم با آن‌ها هم‌سخن شویم! بعد با خودمان بگوییم عجیب که ما سال‌ها میزبان بوده‌ایم اما با خطاهای استراتژیکی در این میزبانی همدلی را از میان برده‌ایم و دریغ و درد که بعد در دورترین کشورها دنبال متحد بوده‌ایم و نشده است! اما واقعا مهم‌ترین سؤالی که باید در آخرین سال پایانی دهه ۹۰ به پاسخش برسیم این است که بالاخره تکلیف متولدان دهه ۶۰ افغانستانی در ایران چه خواهد شد؟ آن‌ها هم در ایران غریبه‌اند و هم در افغانستان. در افغانستان گاهی به کنایه آن‌ها را ایرانی صدا می‌زنند. خب واقعا کسی می‌داند آن‌ها کجایی هستند؟ کودکی که مثلا در محله گلشهر مشهد در یک خانواده مهاجر متولد شده است و با تمام سختی‌ها امروز سی‌وچندساله شده است، بیشتر افغانستانی است یا ایرانی؟ مهاجر بودن تا کی می‌تواند ادامه پیدا کند؟ آیا دولت ایران نمی‌توانست از این ظرفیت و استعدادها استفاده کند؟ بهترین راه برای این مشکلات رسیدن به یک استراتژی و قانون مشخص است. عزم سروسامان یافتن اگر نگوییم در همه حاکمیت، در بخش‌هایی از آن وجود دارد، اما انگار گاهی اتفاقاتی هم رخ می‌دهد که باعث می‌شود این عزم در غبار جاروجنجال گم شود.

می‌دانم و می‌دانیم که سال‌هاست در موقعیت حساسی بوده‌ایم. می‌دانم و می‌دانیم که در سال‌های اول انقلاب و روزگار تصمیم‌های انقلابی ورود مهاجران اگرچه حرکتی انسانی بوده، کسی برای آینده این مسئله برنامه‌ای نداشته است، ولی حالا زمانی است که عقلای قوم دور هم بنشینند و تکلیف این نمودار ناهمگون رفتاری را حل کنند.

شاید برای رسیدن به راه حل در این ماجرا باید مسیر طی‌شده میان اهالی فرهنگی ایران و افغانستان در این سال‌ها الگو قرار بگیرد؛ جایی که فرهنگ و زبان مشترک بالاتر از دعواهای سیاسی قرار گرفته است و می‌توان نمونه‌های موفق آن را در جلسات فرهنگی و هنری مشهد و زیست هنری هنرمندان افغانستانی در ایران -که خودشان هم به آن اذعان دارند- یافت و توجهی به هیاهو و سروصدای فیک‌نیوزها نکرد.



عکس روز

کلات به عنوان سرزمینی تاریخی که نام آن در شاهنامه نیز ذکر شده است، نقطه عطف همه راه‌ها برای گردشگران علاقه‌مند به تاریخ و طبیعت است. این شهر، از شمال به وسیله تپه ماهورهای نسبتا پست به طول ۱۸۰ کیلومتر با کشور ترکمنستان هم‌جوار است.

عکس: مصطفی عباسی| شهرآرا

گرام‌گردی

تغییر معنا و کارکرد سبک شریعتی

دکتر محمود فتوحی استاد دانشگاه فردوسی در کانال تلگرامی‌اش با عنوان «کاروند پارسی» بریده‌ای یکی از مقالاتش را با عنوان «سبک و ایده در آثار شریعتی» منتشر کرده است، که بخشی از آن را با هم می‌خوانیم: «توفندگی سبک سخن دکتر علی شریعتی محصول بافتار انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰ است. واکنش یک مخاطب در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ با واکنش همان مخاطب در سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۸۰ به این سبک تفاوت بنیادین و گاه متقابل دارد. واژگان کلیدی اندیشه شریعتی در وضعیت نهضت کاملا امیدبخش، حرکت‌آفرین، انگیزاننده و تعهدآفرین‌اند؛ واژگانی مانند: «مسئولیت، وحدت، رسالت، طاغوت، شهید و شهادت، قیام، نهضت، جهاد، ارزش، بیعت، برادری، وصایت، ولایت، خودسازی، مستضعف، مکتب، ملت، امت، شورا، رهبری، عقیده، ارشاد، هجرت، ثارا...، پاس‌دار و...».

اما همین واژگان در شرایطی که به قول خود شریعتی «نهضت به نهاد بدل می‌شود» آن کیفیت انگیزندگی را از دست می‌دهند. پس از پیروزیِ نهضت، هم واژگان او و هم سبکش، معنا و هویتِ اقتدارگرا پیدا می‌کند. سبک انقلابی به سبک اقتدارگرا تغییر هویت می‌دهد. سخن او دیگر انگیزاننده، عصیانگر، حرکت‌بخش و تعهدآفرین نیست، بلکه در موقعیت اقتدار همان سبک با خصلتی اقتدارگرا، ارعابگر، و نگهدارنده به تثبیت نهاد قدرت می‌گراید. بسیاری از واژگان کلیدی در سبک شریعتی بر تابلو یک نهاد، یا سازمان ایدئولوژیک دولتی نشست، یا به اصطلاحات بخش‌نامه‌ای بدل گشت. می‌بینیم که در گذر زمان مناسبت میان سبک و شرایط تاریخی تغییر می‌کند. سبک شریعتی زیر فشار جریان‌های تاریخی تغییر هویت می‌دهد، سبک انقلابی رنگ می‌بازد و به سبک اقتدارگرا بدل می‌شود. سبک ضدقدرت به سبک حامی قدرت، سبک درهم شکننده به سبک محافظه‌کار تبدیل می‌شود. این تغییر ماهوی سبک در ۲ دسته نوشتارهای اجتماعیات و اسلامیات شریعتی به وضوح دیده می‌شود، اما نوشته‌های ادبی و کویری او کمتر دستخوش این تغییر شده‌اند. در کویریات ادبیت سبک و رازوارگی سخن غالب است. نوشتار ادبی به دلیل ابهام هنری و نمادین بودن به زمان و مکان واحدی تعلق نمی‌گیرد، معناساز باقی می‌ماند و زمینه آزادی تأویل و تکثر معنا می‌شود. فضای رازناک «کویر» شریعتی هیچ‌گاه به یک متن اقتدارگرا بدل نخواهد شد، بلکه به دلیل نمادین بودن و ابهام و تأثیرپذیری پیوسته جاری خواهد بود و مقید به زمان و تاریخ نخواهد شد. کویریات شریعتی نوعی تمرین آزادی است در زبان. اما اجتماعیات و اسلامیاتش پای‌بست تعهد ایدئولوژیک است و گاه مانع آزادی ذهن و زبان.»

۳۱ خرداد ۱۳۰۷

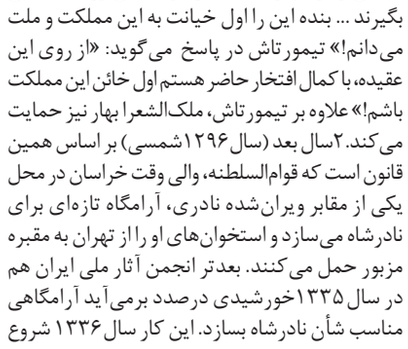
تاریخ‌نگار

پایان سفر شاه افغانستان به ایران

امان‌ا... خان بارکزایی یکی از تأثیرگذارترین پادشاهان افغانستان معاصر است. او که در عصر پهلوی اول و آتاتورک در ایران و ترکیه بود، برای تغییر سطح زندگی و اندیشه در این کشور تلاش بسیاری کرد. امان‌ا... خان بر همین اساس سفری یک‌ساله به اروپا و آسیا انجام داد، سفری که پایان‌بخش آن حضور در مشهد در روزهای آخر خرداد سال ۱۳۰۷ شمسی بود. به هنگام حضور در مشهد، برخلاف مرسوم استاندار یا نائب‌تولیه وقت آستان قدس میزبان وی و همسرش نبودند و آن‌ها این دوران چندروزه را در خانه حاج محمود هراتی، تاجر بزرگ ساکن محله چهارباغ، سپری کردند.

سلامت

اسب‌سواری به کمک بیماران ام‌اس می‌آید



در پژوهشی که توسط محققان دانشکده علوم ورزشی دانشگاه ارومیه انجام شده، اثر یک دوره اسب‌سواری درمانی بر کیفیت زندگی زنان مبتلا به ام‌اس مورد بررسی قرار گرفته است. طبق اعلام این پژوهشگران، نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌ها حاکی از اثربخشی یک دوره اسب‌سواری درمانی بر ابعاد سلامت جسمانی و روحی‌روانی و نیز کیفیت زندگی این بیماران بوده است.

ادامه از صفحه یک

نادرشاه در گستره قضاوت مردم چه جایگاهی دارد؟

...در مذاکراتی که برای تصویب این قانون در مجلس درمی‌گیرد، حاج‌سیدرضا فیروزآبادی، نماینده شهرری مخالف است و می‌گوید: «البته ما باید پاس حقوق کسانی که خدمت به این مملکت کرده‌اند داشته باشیم، اما نه به این ترتیب که مالیات نواقل را در مشهد به آن ترتیب سختی از هر بیچاره که یک بار سوخت می‌آورد، ۵۰شاهی بگیرند ... بنده این را اول خیانت به این مملکت و ملت می‌دانم!» تیمورتاش در پاسخ می‌گوید: «از روی این عقیده، با کمال افتخار حاضر هستم اول خائن این مملکت باشم!» علاوه بر تیمورتاش، ملک‌الشعرا بهار نیز حمایت می‌کند. ۲سال بعد (سال ۱۲۹۶شمسی) بر اساس همین قانون است که قوام‌السلطنه، والی وقت خراسان در محل یکی از مقابر ویران‌شده نادری، آرامگاه تازه‌ای برای نادرشاه می‌سازد و استخوان‌های او را از تهران به مقبره مزبور حمل می‌کنند. بعدتر انجمن آثار ملی ایران هم در سال ۱۳۳۵ خورشیدی درصدد برمی‌آید آرامگاهی مناسب شأن نادرشاه بسازد. این کار سال ۱۳۳۶ شروع و ۱۲ فروردین سال ۱۳۴۲ باغ نادری بازگشایی می‌شود. در واقع نیمه ابتدایی قرن حاضر تنها دوره‌ای است که جمعی از سیاستمداران و اندیشمندان نگاهی مثبت به نادرشاه دارند و او را قهرمانی ملی معرفی می‌کنند. نگاه‌های بعدی ایرانیان معطوف به همین معرفی است و این گونه است که نادرشاه سوای اینکه چه بوده و چه کرده، به‌عنوان چهره‌ای ملی و تاریخی شناخته می‌شود. چهره‌ای که خوب و بد جزوی از تاریخ ماست و چه خوشمان بیاید و چه نیاید، باید برای ما و آیندگان بماند. تایید این باور را می‌توان در حرف‌های مصطفی روحی‌صفت دید که می‌گوید: «بالا و پایین کشیدن مجسمه موضوع نیست، بلکه فهم تاریخی از موضوعات مهم است. اگر پایین کشیدن مجسمه ناشی از احساسات باشد، دستاوردی ندارد و باز مدتی دیگر ممکن است عده دیگری احساساتی شوند و مجسمه را بالا بکشند... اما در واقع فهم تاریخی از موضوعات مهم است.»

ادامه سرمقاله از صفحه یک

... امیدواریم سیاست اعطای تابعیت ساده‌تر و براساس تعلق خاطر به کشور و فرهنگ ایرانی در دستور کار قرار گیرد و مشکلات این افراد به‌سرعت حل شود. این تحول در گرو تعریف گسترده‌تر و دقیق‌تر از مفهوم ایرانی‌بودن است. خوشبختانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی پس از عمومی‌شدن مسئله، اعلام کرده است که فرایند اعطای تابعیت به ایشان در مرحله پایانی است، ولی هدف این یادداشت فراتر از فرد، بلکه نقد یک نگاه بود.